

در ارزیابی این متن ، مهمترین معیار من این است که ببینیم این متن چقدر استقلال متنی دارد. یعنی به متن تالیفی شبیه است و تحت تاثیر متن اصلی نیست. من به عنوان خواننده فارسی زبان متن را میخوانم و نمیتوانم خطاهای متن را به حساب ترجمه بودن آن بگذارم. ترجمه بودن بهانه ای قابل قبول برای نوشتن شما و داوری من نیست.

پس اولین معیار من نزدیک بودن هر چه بیشتر ترجمه به متن تالیفی است. در متن تالیفی نویسنده مسئول انسجام و منطق و درستی زبان متن است. ممکن است اغلاطی محتوایی در ترجمه وارد شده باشد اما به گمان من اغلاط در درجه دوم اهمیت قرار دارند.

برای نوشتن متنی مستقل و تالیفی که cohesion و coherence خاص خود داشته باشد هیچ راهی نیست جز این که جملات را خودمان طراحی کنیم. یعنی خود ما تصمیم بگیریم که جمله را با چه بخشی آغاز کنیم (theme) و چه ساختاری به کار ببریم. (البته در مواردی ممکن است ساختار و theme جمله اصلی را حفظ کنیم ولی این نباید قاعدع کار باشد. بنا را بر تغییر بگذاریم تا بر حفظ). بجز theme مساله دیگر تبدیل یک جمله به چند جمله است. نباید فراموش کرد که توان زبان انگلیسی و فارسی در پذیرش جملات بلند یکسان نیست.

و بالاخره مساله ترکیبات واژگانی و collocations پیش میاید که در مواردی از اصل ساختارها هم اهمیت بیشتری پیدا میکنند.

حالا ترجمه چند نفر از دوستان را بررسی کرده و سپس ترجمه خودم را میآورم. با اجازه دوستان نام مترجم را نمیآورم. فقط با شماره مشخص میکنم.

Eden, also called Paradise, was the garden in which the first humans created by God (Adam and Eve) lived until the time of the Fall. The "Fall" refers to the moment that God cast Adam and Eve out of the Garden of Eden for tasting of the Tree of Knowledge. The secret garden is connected with Eden through Martha's story of the divine times had there by Master Craven and his wife before her quite literal "fall"—before, that is, she fell out of the rose-tree to her death. It is also similar to Eden insofar as it represents a Paradise of innocence and ideality for Mary and Dickon. As in Eden, they enjoy a uniquely close relationship with God (who occasionally is referred to as magic, and as "the Big Good Thing") when they are within its walls. Their work in the garden is compared to the work of "nest-building," which of course has certain marital implications—it is as though they too have become Adam and Eve. Furthermore, their seclusion in the secret garden conjures up that enjoyed by Master and Mistress Craven. This echo is strengthened by the fact that Mary bends down and kisses the newly opened crocuses, just as Mistress Craven kissed her roses. The Eden-like quality of their time alone together in the garden is only strengthened by the presence of Dickon's docile "creatures," which recall the animals created by the Christian God to keep the first people company. Dickon inspires "rapture" in Mary, which implies both ecstasy and "a mystical experience in which the spirit is exalted to the knowledge of divine things" (Merriam-Webster). Dickon's intimate connection with heavenly nature brings Mary nearer to divinity herself.

ترجمه اول:

فردوس یا بهشت، همان باغی را می گویند (باغی است که) که آدم و حوا، اولین انسانهای مخلوق خدا، تا زمان هبوط بر زمین در آن زندگی می کردند. «هبوط» نیز به زمانی اطلاق می

شود که خداوند، آدم و حوا را به خاطر خوردن میوه ممنوعه به زمین راند. باغ مخفی و ماجرای بهشت را داستانی به هم گره می زند که مارتا از روزهای رویایی آقا و خانم کراون تعریف می کند. ماجرا به قبل از «سقوط» همسر آقای کراون از درخت گل رز بر می گردد. «سقوطی» که باعث مرگ وی می شود.

(در این ترجمه بازی کلامی بین هبوط (افتادن) و «افتادن» خانم کراون از بین رفته است)

وجه اشتراک دیگر باغ مخفی و بهشت آن است که باغ مخفی برای مری و دیکون همانند بهشت مقدس و آرمانی (معصومیت را حذف کرده اید) است. در مدت حضورشان در محوطه باغ، همچون بهشت، از ارتباط تنگاتنگ و بی همتایی با خدا برخوردارند (که گاه از این ارتباط با عبارت سحرآمیز و یا «اتفاق خیلی خوب» یاد می شود). رفتارهای آنها در باغ نیز در قیاس با مأواگزینی در بهشت قرار داده شده و تداعی گر رفتارهای زناشویی می باشد؛ گویا آن دو نیز آدم و حوا گشته اند. از این گذشته خانم و آقای کراون هم از تنهایی مستولی بر باغ مخفی لذت می بردند. این پژواک رفتارها زمانی قوی تر بروز پیدا می کند که مری هم درست مانند خانم کراون که زمانی رزهایش را بوسیده بود، خم شده و گل های زعفرانی را می بوسد که تازه سر از خاک برداشته بودند. شباهت هرچه بیشتر بهشت به زمانی که آنها تنها در باغ بودند با به صحنه آمدن «حیوانات» اهلی دیکون (دیکن) کامل می شود. این موجودات یادآور حیواناتی هستند که خداوند برای انسانهای اولیه خلق کرد. دیکون حالت «خلسه» در مری پدید می آورد که معنای ضمنی آن هم وجد است و هم «تجربه ای درونی که در آن روح به مراتب ربانی (همچین ترکیبی در متون اسلامی داریم؟) می رسد» (مریام وبستر). ارتباط صمیمی دیکون با طبیعت بهشتی مری را نیز به ربوبیت (یعنی خدا بودن ولی مقصود نویسنده در اینجا خداست. به خدا نزدیکتر میکند) نزدیکتر می کند.

بعضی ترکیباتی که به دلایل مختلف باید بازنویسی شود به قرار زیر است:

1. آدم و حوا را به خاطر خوردن میوه ممنوعه به زمین راند. (از بهشت بیرون راند)
2. در مدت حضورشان در محوطه باغ، همچون بهشت، از ارتباط تنگاتنگ و بی همتایی با خدا برخوردارند
3. رفتارهای آنها در باغ نیز در قیاس با مأواگزینی در بهشت قرار داده شده و تداعی گر رفتارهای زناشویی می باشد؛
4. خانم و آقای کراون هم از تنهایی مستولی بر باغ مخفی لذت می بردند.
5. این پژواک رفتارها زمانی قوی تر بروز پیدا می کند که مری هم درست مانند خانم کراون که زمانی رزهایش را بوسیده بود، خم شده و گل های زعفرانی را می بوسد که تازه سر از خاک برداشته بودند.
6. شباهت هرچه بیشتر بهشت به زمانی که آنها تنها در باغ بودند با به صحنه آمدن «حیوانات» اهلی دیکون کامل می شود. (د راینجا شما بهشت را که مکان است با زمان تنها بودن آنها در باغ مقایسه کرده اید)
7. دیکون حالت «خلسه» در مری پدید می آورد
8. ارتباط صمیمی دیکون با طبیعت بهشتی مری را نیز به ربوبیت نزدیکتر می کند.

ترجمه دوم:

عدن که بهشت هم نام دارد (یا باغ بهشت)، باغی بود که نخستین انسانهای مخلوق خدا (آدم و حوا) تا زمان هبوط در آنجا زندگی می کردند. «هبوط» به لحظه ای اطلاق می شود که

خداوند آدم و حوا را به دلیل چشیدن میوه‌ی درخت معرفت از باغ عدن راند. ارتباط باغ پنهان با باغ عدن در داستانی است که مارتا از آن دوران آسمانی (زندگی بهشتی) حکایت می‌کند که ارباب کریون و زنش داشتند، پیش از آن که زن به معنای واقعی کلمه «هبوط» (سقوط) کند - یعنی پیش از آن که از درختچه‌ی رز (از درختچه افتاد و مرد؟) بیفتد و بمیرد. باغ از این نظر هم که برای مری و دیکن نماد بهشت معصومیت و آرمانی بودن است به باغ عدن شباهت دارد. این دو وقتی در محوطه‌ی این باغند، (محوطه زاید است. داخل باغند) گویی که در باغ عدن باشند رابطه‌ای با خدا دارند که در صمیمیت یگانه است (از خدا گاهی با لفظ جادو و گاه با عبارت «آن که بزرگ و خوب است» یاد می‌شود). نویسنده کارشان را در باغ با «آشیانه‌سازی» مقایسه می‌کند (به آشیانه سازی تشبیه میکند)، که البته اشاراتی (اشاره) به ازدواج دارد - چنان است که انگار آن‌ها هم آدم و حوا شده‌اند. از این گذشته، خلوتشان در باغ خلوتی را به یاد می‌آورد که خانم و آقای کریون از آن بهره می‌بردند (یادآور خلوت خانم و آقای کریون در باغ است) وقتی مری خم می‌شود و غنچه‌های نوشکفته‌ی گل زعفران را می‌بوسد این پژواک تقویت می‌شود، چون درست همان کار خانم کریون است که رزهایش را بوسیده بود. حال و هوای عدنی زمانی که دو نفری در باغ سپری می‌کنند با حضور «جانورهای» رام دیکن بیش‌تر تقویت می‌شود، زیرا حیواناتی را به خاطرمان می‌آورد که خدای مسیحیان برای تنها نبودن نخستین انسان‌ها آفریده بود. دیکن مری را به «خلسه» می‌برد که هم از خودپی‌خودشدن را القا می‌کند و هم «تجربه‌ای عرفانی که در آن روح تا مرتبه‌ی درک موجودات آسمانی اعتلا می‌یابد.» (واژه‌نامه‌ی مریام-وبستر). ارتباط صمیمانه‌ی دیکن با طبیعت آسمانی مری را به ملکوت نزدیک‌تر می‌کند.

برخی ترکیبات که به نظرم نامناسب است:

نخستین انسان‌های مخلوق خدا، دوران آسمانی، نویسنده کارشان را در باغ با «آشیانه‌سازی» مقایسه می‌کند، که البته اشاراتی به ازدواج دارد، خلوتشان در باغ خلوتی را به یاد می‌آورد که خانم و آقای کریون از آن بهره می‌بردند؛ این پژواک تقویت می‌شود، حال و هوای عدنی، دیکن مری را به «خلسه» می‌برد، ارتباط با طبیعت آسمانی مری را به ملکوت نزدیک‌تر می‌کند.

ترجمه سوم:

عدن یا پردیس (یا پارادایس)، باغی بود که آدم و حوا یعنی اولین انسان‌هایی که خدا آفرید، تا لحظه‌ی "سقوط" در آن زندگی می‌کردند. "سقوط" لحظه‌ای است که خداوند آدم و حوا را به خاطر چشیدن میوه‌ی درخت دانش از بهشت بیرون راند.

باغ پنهان به باغ عدن نسبت داده می‌شود. (این جمله پس از دو جمله خوب اولیه، خیلی ناامیدکننده است) به گفته‌ی مارتا داستان باغ پنهان، آقا و خانم کریون در باغ پنهان دورانی بهشتی (ترکیب دلچسبی نیست) داشتند تا اینکه خانم "سقوط" کرد، یعنی از درخت گل سرخ افتاد و مرد. (این جمله آخر کمی لحن طنز به متن داد. خانم افتاد و مرد)

هبوط به معنی سقوط هست ولی کسی از درخت «سقوط» نمی‌کند. باید برای کلمه fall که دو معنی میدهد فکری کرد.

شباهت باغ پنهان به باغ عدن تا آنجاست که بهشتی رویایی و عاری از بدی برای مری و دیکن را به تصویر میکشد. (معنی این جمله چندان روشن نیست)

آنها در چهاردیواری باغ، همانند عدن، (یعنی وقتی در چهاردیواری باغ هستند انگار که در باغ عدن اند) رابطه‌ای نزدیک با خدا دارند. (گاهی از او به عنوان معجزه و گاهی "آن خوب بزرگ" یاد می‌کنند).

کارشان در باغ با "آشیانه ساختن" مقایسه می شود، که البته اشارتی ویژه به زندگی زناشویی (زندگی زناشویی معادل خوبی نیست. زوجیت شاید بهتر باشد) دارد. انگار آنها هم آدم و حوا شده اند.

از این گذشته، خلوت آنها در باغ پنهان، یادآور همان خلوت دلنشین آقا و خانم کریون است. خم شدن مری و بوسیدن غنچه های زعفران و شباهت آن با خم شدن خانم کریون و بوسیدن گل های سرخس این تشابه را نمایان تر می کند.

شباهت خلوت بهشتی آنها با باغ عدن وقتی بیشتر می شود (شما در اینجا «خلوت بهشتی» را با «باغ عدن» مقایسه کردید که از دو جنس متفاوتند) که حیوانات اهلی دیکون وارد صحنه می شوند. آنها یادآور حیواناتی هستند که خدای مسیحیان آفرید تا اولین انسانها تنها نمانند.

دیکون الهام بخش "سرخوشی" در مری است. "سرخوشی" هم اشاره به شور و شعف دارد و هم " تجربه ای عرفانی که در آن روح به دانش متعالی الوهیت دست می یابد". (میرپام وبستر) (روح به دانش متعالی الوهیت دست می یابد؟ روح به معرفت آیات الهی دست می یابد)

ارتباط نزدیک دیکون با طبیعت بهشتی، مری را به الوهیت نزدیکتر می کند (یعنی مری به خدا شدن نزدیک میشود؟ یا مری خود را به خدا نزدیکتر می بیند)..

ترجمه چهارم:

عدن که پارادایس نیز نامیده شده است، باغی است که خداوند نخستین بشر — آدم و حوا — را در آن آفرید و آنها تا لحظه «هبوط» در آنجا ساکن بودند. هبوط اشاره به زمانی است که خدا آدم و حوا را به دلیل خوردن میوه درخت معرفت از باغ عدن اخراج کرد.

«باغ پنهان» با عدن، با روایت مارتا از دوران طلایی آقای کریون با همسرش پیش از آن که از درخت رز به دامن مرگ به معنای واقعی کلمه «سقوط» کند، مرتبط است.

این جمله باید بازنویسی شود. میتوان این دو جمله را در دو یا سه جمله بازنویسی کرد.

همچنین به عدن شبیه است چرا که مری، دیکون و کالین را در بهشتی از پاکی و معنویت نشان می دهد و همانند بهشت زمانی که در درون حصار باغ هستند، آنها از یک رابطه منحصر به فرد با خدا لذت می برند (فعل enjoy در اینجا به معنی لذت بردن نیست بلکه به معنی برخوردار بودن است) (که گاهی از آن به عنوان جادو و همانند «یک چیز خیلی خوب» یاد می شود). کار آنها در باغ همانند لانه سازی است (به لانه سازی تشبیه شده) که البته دلالت ضمنی خاصی دارد — گویی که به آدم و حوا تبدیل شده اند. علاوه بر این، گوشه نشینی آنها در باغ پنهان، خوشی ها و لذت های مشترک آقا و خانم (عاشق و معشوق) کریون را تداعی می کند (گوشه نشینی آنها چگونه لذت و خوشی آقا و خانم کریون را تداعی میکند؟ خلوت آن دو با هم خلوت آقا و خانم کریون را تداعی میکند). این تداعی با این کار مری که دقیقاً همانند معشوقه کریون که رزهایش را بوسید، خم می شود و زعفران تازه شکفته را می بوسد، قوت می گیرد. (این جمله را هم میتوانید بازنویسی کنید.) جنبه عدن آسای (ترکیب دلچسبی به نظرم نماید) خلوت آنها در باغ، با حضور «موجودات» رام دیکون فزونی می گیرد، چه، مخلوقاتی را که توسط خدای مسیحی برای حفظ حیات (برای مصاحبت) نخستین گروه مردم خلق شد، به یاد می آورد. دیکون «خلسه» را در وجود مری می دمد، (خلسه را میدمد؟) و باعث می شود به خلسه و «تجربه عرفانی ای که در آن روح به شناخت اشیاء الهی نائل می شود، برسد (میرپام وبستر). (چندین نوبت جملاتی نوشته اید که با دو فعل بدنبال یکدیگر به پایان میرسد)

ارتباط صمیمی دیکون (دیکن) با فطرت آسمانی (ارتباط صمیمی با فطرت آسمانی؟ یعنی چی؟)، مری را به الوهیت خودش نزدیک می کند

ترجمه پنجم:

باغ عدن، یا بهشت، باغی است که در آن خداوند نخستین انسانها (آدم و حوا) را خلق کرد و آنان تا زمان «هبوط»، یا «سقوط» به زمین، در آن میزیستند. مقصود از «هبوط» زمانی است که خداوند آدم و حوا را از بهشت راند زیرا که آنان از میوه درخت ممنوعه چشیدند. داستان باغ پنهان در واقع به گونه ای با داستان بهشت آدم و حوا مرتبط است. یک نقطه اتصال آن را میتوان در حکایت مارتای خدمتکار یافت. این حکایت شرح لحظاتی است بهشتی که وی تا پیش از «سقوط» (از درخت سقوط نمی کنیم) حقیقی همسر ارباب از درخت گل سرخ که به مرگ وی منجر شد، در کنار او و اربابش آقای کراون سپری می کرد. اما این باغ از جهتی دیگر نیز با بهشت مرتبط است: باغ قصه تجسمی است از بهشت بی گناهی و معنویت برای ماری و دیکون. همانند آدم و حوا این دو نیز تا هنگامی که درون این باغ هستند رابطه ای نزدیک با خداوند دارند (خداوند گاهی معجزه و گاهی «خوب بزرگ» خطاب می شود). کار آنها در باغ به «آشیانه سازی» تشبیه شده است، که آشکارا مفهوم زناشویی را در خود دارد - گویی این دو نیز به آدم و حوا تبدیل شده اند. افزون بر این، خلوت این دو در باغ پنهان همانند خلوت ارباب و بانو کراون است. این همانندی در آنجا تقویت میشود که ماری خم شده و غنچه های تازه گشوده را می بوسد، درست به مانند بانو کراون که گلهای سرخش را می بوسید. تنهایی (خلوت) بهشتی آن دو در باغ را حضور «موجودات» سربراه دیکون پررنگتر می کند؛ خدای مسیح نیز حیواناتی را برای همراهی مردمان نخستین خلق کرده بود. دیکون الهام بخش حالتی در ماری است که هم می توان آن را «شور و شعف فراوان» نامید و هم «خلسه» به معنای «حالتی عرفانی که در آن روح به تعالی رسیده و بر پدیده های معنوی اشراف (معرفت) می یابد». رابطه نزدیک دیکون با طبیعت بهشتی ماری را نیز به الوهیت نزدیک می سازد.

این ترجمه کاملاً معلوم است که با آزادی بیشتر نوشته شده و به همین دلیل استقلال متنی دارد یعنی تأثیرات نامطلوب متن اصلی در آن کمتر دیده میشود. از آنجا که آزادی بدون مسئولیت معنی نمیدهد، مترجم باید به نسبت آزادی که برای خود قایل است در انتقال درست معنی احساس مسئولیت بکند و متن را با کمترین تغییرات ممکن (از حیث محتوا) ترجمه کند. من این ترجمه را از سایر ترجمه ها بیشتر پسندیدم چون انسجام متون تالیفی را داشت. آفرین.

عباراتی که مترجم از خود اضافه کرده تا به متن انسجام بدهد عبارت است از: یک نقطه اتصال آن را میتوان در حکایت مارتای خدمتکار یافت. این همانندی در آنجا تقویت میشود که.

ترجمه ششم:

عدن که بهشت نیز خوانده می شد (یا پارادایس) باغی بود که اولین مخلوقات خدا (آدم و حوا) تا زمان هبوط در آن می زیستند. "هبوط" اشاره به لحظه ای است که خدا آدم و حوا را از بهشت

بیرون راند زیرا از درخت دانایی چشیده بودند. (در اینجا ارتباط دو جمله قبل با جمله بعد قطع میشود) پیوند باغ پنهان با داستان مارتا در دورانی ملکوتی است که ارباب کریون و همسرش پیش از "سقوط" کاملاً واقعی، به آن جا بخشیده بودند (معنی این جمله روشن نیست و معلوم است که مترجم خودش معنی را متوجه نشده. این را میتوان از عبارت «سقوط کاملاً واقعی» فهمید). یعنی پیش از آن که خانم کریون از درختچه ی رز سقوط کرده تا بمیرد (سقوط از درختچه رز؟). شباهت دیگرش (قبلاً از شباهت صحبت کرده بودید؟) با عدن تا حدی ست که جلوه گر بهشتی از بی گناهی و آرمان گرایی برای مری و دیکن است. همچون در عدن آن ها نیز از ارتباط نزدیک و بی مانند با خدا (که گاه جادو و گاه "خیر اعظم" خوانده می شد) (تعبیر خیر

اعظم بسیار جالب است. فعل جمله افتاده است) تا زمانی که در حصار او هستند، سرخوش اند. کار آن‌ها در باغ با "لانه سازی" مقایسه شده است (به لانه سازی تشبیه شده است) که تداعی نوعی پیوند است (نوعی پیوند را تداعی میکند)، گویی آن‌ها نیز آدم و حوا بوده اند. علاوه بر این‌ها تصور گوشه نشینی آن‌ها برای ارباب و بانو کریون لذتبخش بود (این جمله هم مبتنی بر درک غلطی از متن است. مترجم به نظر میرسد در یافتن مفردات فارسی توانا باشد، ولی در نوشتن متنی منسجم نیاز به تمرین دارد زیرا به درک غلط خود از متن انگلیسی تسلیم میشود و به جمله ای تن در میدهد که معنی ندارد)

زمانی که مری خم شده و گل‌های تازه شکفته ی پامچال زرد را می بوسد و بانو کریون نیز گل‌های رزش را، این انعکاس تقویت می شود (کدام انعکاس). دوران عدنی (ترکیب آشنا یا دلچسبی نیست) آن‌ها، تنها با هم فقط با حضور مخلوقات مطیع دیکن تقویت می شود (دوران تقویت میشود؟) که این نیز یاد آور حیواناتی است که خدا آفرید تا مونس مردم نخستین باشند (دوران یادآور حیوانات است؟) دیکن "شوری" در مری می دمدم که به مفهوم سرخوشی و "تجربه ی پر راز و رمزی است که در آن روح به تعالی درک ذات جهانی اشیا (ذات جهانی اشیاء؟) نائل میشود". (روح تعالی یافته و به معرفت ایات الهی دست می یابد)

(میریام- وبستر). رابطه درونی دیکن با وجود الاهی، مری را به نیروی خدایی وجودش نزدیک تر می کند.

قبل از این که ترجمه ام را بفرستم مایلیم به یکی دو نکته اشاره کنم. من به هیچ وجه در نوشتن این متن به ساختارهای متن اصلی نگاه نکردم. البته شاید برخی جملات ساختاری شبیه متن اصلی داشته باشد، ولی بیشتر آنها ساختارهای متفاوتی دارد. یعنی جملات را restructure کرده ام و از منطری دیگر نوشته ام که متن در نهایت انسجام داشته باشد. من در واقع متن خودم را نوشتم فقط تلاش من این بوده که چیزی از معنی کاسته نشود. همچنین در نگاه مجدد به ترجمه ام سعی کردم هر نوع رنگ و بوی ترجمه را حذف کنم. در ترجمه چنین متنی ترکیبات واژگانی از ساختارها هم اهمیت بیشتری دارند: فردوس برین، زمان هبوط، زندگی بهشتی، باغ معنویت و معصومیت، جلوه-ای بهشت-گونه به باغ می بخشد، خدای مسیحیت، همدم انسانهای اولیه، شوری روحانی برمی انگیزد، دریافت بی-واسطه دانش الهی، طبیعت بهشت-گونه. بدیهی است متن وقتی بر خواننده اثر میگذارد که خواننده از طریق این ترکیبات آشنا با متن ارتباط برقرار کند.

ترجمه من: باغ عدن یا فردوس برین باغی بود که اولین مخلوقات خداوند یعنی آدم و حوا تا زمان هبوط در آنجا زندگی میکردند. هبوط که از نظر لغوی به معنی سقوط یا «فرو افتادن» است، اشاره به لحظه ای دارد که خداوند آدم و حوا را به دلیل خوردن میوه ممنوعه از باغ عدن بیرون راند. مارتا می-گوید پیش از «افتادن» همسر ارباب کریون از روی درخت که منجر به مرگ او شد، آن دو در باغ پنهان زندگی بهشتی داشتند. با این تشبیه نویسنده باغ پنهان را تمثیلی از باغ عدن میداند. باغ پنهان از جهتی دیگر هم شبیه باغ عدن است و آن این که، برای مری و کالین، باغ معنویت و معصومیت بشمار می-آید. آن دو، وقتی در باغ هستند، چنانکه گویی در فردوس برین هستند، رابطه-ای نزدیک و بی-مانند با خداوند پیدا میکنند؛ (گاهی به خداوند با تعبیری مثل «جادو» یا آن «خوب بزرگ» اشاره می کنند). نویسنده کار آنها را در باغ به «لانه-سازی» تشبیه می-کند، که تلویحا به زوجیت نیز اشاره دارد؛ انگار که آن دو آدم و حوا هستند. علاوه بر این، خلوت آن دو در باغ پنهان یادآور خلوت ارباب و بانو کریون در باغ است؛ مثلا آنجا که مری خم می-شود تا گل زعفران تازه باز شده را ببوسد، بانو کریون را به یاد میآوریم که دارد گل‌های رزش را می بوسد. حضور مری و دیکن در باغ در کنار «مخلوقات» رام دیکن جلوه-ای بهشت-گونه به باغ می بخشد. این مخلوقات حیواناتی را به یادمان میاورند که خدای مسیحیت آنها را خلق کرده تا همدم انسانهای اولیه باشند. دیکن در مری شوری روحانی

برمی انگیزد که حاکی از تجربه-ای عرفانی است که در آن روح بواسطه دریافت بی-واسطه معرفت الهی تعالی می-یابد. رابطه نزدیک دیکن با طبیعت بهشت-گونه، مری را به خدا نزدیکتر میکند.

به محتوا نباید اضافه کرد. ولی کلمات و عباراتی را که به انسجام مطلب کمک میکند لازم است به متن افزود. این اضافات کارکرد ربطی دارند یعنی به تقویت انسجام کمک میکنند و نه کارکرد محتوایی.

وقتی شما متن اصلی را کلمه به کلمه و جمله به جمله در زبان مقصد بازسازی میکنید انسجام متن اصلی از بین می‌رود. شما مجبورید برای ساختن روابط منسجم میان کلمات فارسی آنها را آرایشی جدید بدهید.

همانطور که گفتم ایجاد حس یکدستی مهمترین و دشوارترین کار مترجم است. اغلاط را میتوان بر طرف کرد اما عدم انسجام را نمیشود برطرف کرد مگر این که متن را دوباره ترجمه کنیم.

منظور از بومی سازی چیست؟ بومی سازی زبانی یعنی فارسی کردن جملات یا بومی سازی مفاهیم؟ تغییر آرایش کلمات بومی سازی زبانی است.

مهمترین مشکلی که من در بررسی این ترجمه ها دیدم یکی مشکل ساخت ترکیبات واژگانی قابل قبول بود. آشنایی با متونی از این دست میتواند به یافتن مهادل‌های بهتر کمک کند.

مشکل دیگر این بود که مترجمان تسلیم متن شده بودند تا تسلیم منطق خود. یعنی هرکجا که موردی خلاف منطق دیدم متوجه شدم که متن اصلی عامل و باعث این اشتباه بوده.

تقریباً تمام مترجمان معنی متن را فهمیده بودند و در درک متن اشتباهی نداشتند. قدرت نوشتن متنی مستقل وقتی در فرد بوجود می‌آید که هم ب معنی مسلط باشد و هم از متن اصلی فاصله بگیرد.

بسیاری از مشکلاتی که مترجمان در ترجمه دارند در واقع مشکلاتی اسپت که در نوشتن یا تالیف دارند. میگویند اگر شما به یک زبان نویسنده باشید در همه زبانها نویسنده آید. حرف بسیار درستی است. مثلاً وقتی مترجمی دو چیزی را با هم مقایسه میکند که از یک جنس نیستند این ربطی به ترجمه ندارد. به نوشتن مربوط است.

خواننده فارسی متن اصلی را نمی بیند. او فقط جمله شما را میبیند. حال یا درک ما از متن غلط است یا نویسنده اشتباه کرده. در هر حال مترجم باید داوری کند و تصمیم بگیرد. او مسئول متن خویش است.

مترجمان حرفه ای وقتی ترجمه میکنند به آرای نظریه پردازانی مثل برمن هیچ توجه ندارند. خلیهاشون اصلاً اسم برمن را هم نشنیده اند. حرفهای برمن وقتی مهم است که با واقعیت ترجمه همخوانی داشته باشد و به مترجم در کارش کمک کند. ما اینجا از منظری عملی و حرفه ای به بحث درباره ترجمه می پردازیم نه از منظری نظری.

[Forwarded from Unknown]

یک نکته ای که به ذهن بنده رسیده این است که اگر بحثی شد مبنی بر مفید نبودن برخی نظریه ها در حوزه ی عمل ترجمه، حداقل برداشت بنده این است که قرار نیست نظریه های مطالعات ترجمه لزوماً به ترجمه ای موفق منجر شوند.

هر نظریه یک زاویه ی دید می گشاید بر محقق یا منتقد ترجمه و این زاویه ی دید مسیری آشکار می کند که تا بحال مخفی بود. حرکت در این مسیر ممکن است به نتایج و ثمرات بسیاری منجر شود که یکی از آن ها کمک به وادی ترجمه ی عملی باشد و بسیاری هم نباشد

اما این به معنای عبث بودن و بی فایده بودن نظریه نیست بلکه این ما هستیم که نباید توقع داشته باشیم نظریه برای ما کارکرد ترجمه آموزی داشته باشد.

اصلا شاید یک نظریه ی بسیار ارزشمند در وادی مطالعات ترجمه هیچ گاه مستقیم یا غیر مستقیم به کار هیچ مترجمی نیاید اما با توسعه دادن حوزه ی اندیشه در مطالعات ترجمه یا رشته های واسط به لحاظ علمی خیلی هم ارزشمند باشد.

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

به نظرم لازم است درباره این موضوع جامعه شناسی ترجمه و فایده آن توضیحی بدهم. بینین بحث امشب ما درباره کار عملی ترجمه بود. من داشتم از منظر مترجم موضوعاتی را بحث میکردم. نه از منظر محقق ترجمه. از منظر مترجم شاید همه بحثهای نظری ترجمه بی ربط و حتی مضر باشد. ولی از منظر نظری، یعنی از منظر علم، محقق خیلی نگران مفید بودن یا نبودن پژوهشهایش نیست. پژوهش در دانشگاه تابع شرایط پیچیده ای است که نمیتوان گفت صرفا علمی است. ولی در مورد ارتباط جامعه شناسی با ترجمه، با توجه به این که ترجمه ماهیتا فعالیتی است که در دل چندین حوزه صورت میگیرد، (فرهنگ، زبان، جامعه، روانشناسی، تاریخ، و غیره) طبعاً نگاه به ترجمه از منظر جامعه شناختی درک بسیار خوبی از این فعالیت میتواند به ما بدهد.

مشکلی که وجود دارد و شما هم به درستی به آن اشاره کردید این است که اگر بخواهید از منظر جامعه شناسی، یا تاریخ یا روانشناسی یا فرهنگ به ترجمه نگاه کنید باید جامعه شناس، تاریخدان، روانشناس یا فرهنگ شناس باشید. نمیشود به عنوان ترجمه شناس بروید و چند مفهوم از جامعه شناسی را بردارید و آن را به ترجمه اعمال کنید. بین رشته ای بودن یعنی در دور شته متخصص بودن. و گرنه اگر کسی بوردیو را درست نفهمد این درک ناقص چه کمکی به پژوهش او میکند.

[Forwarded from Asieh Sahaf]

با اجازه از محضر اساتید گرانقدر جسارتا چند کلامی درباره اهمیت جامعه شناسی در ترجمه خدمتان عرض می کنم.

هدف اصلی رویکردهای جامعه شناسی این است که ترجمه را قابل توصیف و توضیح کند و نقش کنش گر ها (actors) را در فرایند انتخاب (selection)، تولید (production)، توزیع (distribution)، و پذیرش (reception) ترجمه ها توصیف کنند.

تا قبل از رویکردهای جامعه شناسانه ما فقط متن ترجمه را می دیدم و به مترجم و عوامل دخیل در ترجمه کاری نداشتیم ولی با مطرح شدن این دیدگاه ها با دیدن یک ترجمه به این می اندیشیم که یک مترجم بر چه اساسی این متن را انتخاب کرده، چه کسی یا کسانی تصمیم گرفته اند که این متن خاص ترجمه شود و به چه علت. چه نهادهای اجتماعی در ترجمه موثر بوده اند. مثلا در ایران وزارت ارشاد و در جای دیگر انجمن صنفی مترجمان را داریم که به عنوان higher level actors به حساب می آیند. سپس چاپخانه ها و انتشاراتی ها را داریم. و ارتباط مترجم با این کلان کنشگرها، به عنوان مثال بینیم مترجم برای گرفتن اجازه چاپ ترجمه از اثری خاص از چه راه هایی استفاده کرده، پارتی بازی یا رشوه و یا ...

اهمیت دیگری که مطالعات جامعه شناسانه در ترجمه دارد این است که به این می پردازد که ترجمه از چه زبان ها و فرهنگ هایی بیش تر انجام می شود و چرا و چه متونی بازار پسند تر است. همچنین می توان دریافت که چه مفاهیم و فرهنگی از این طریق منتقل می شود.



[Forwarded from Dr Alireza Khanjan]

سلام خانم صحاف. ممنون از توضیحات شما. من شخصاً به رویکردهای کلان مثل رویکرد جامعه شناختی و فرهنگی علاقه دارم ولی به شدت بر این باور پایبندم که مطالعات ترجمه ذاتاً نیازمند اتخاذ رهیافت های تلفیقی است: کلان نگری و خردگرایی توأمان. مثلاً اگر شما از نقش عناصر عاملی همچون وزارت ارشاد سخن می گوید و مثلاً محدودیت هایی که از طریق ممیزی اعمال می کند، من همزمان علاقه مندم که در قالب تحلیل داده های واقعی متنی ببینم که آن سیاست ها در سطح خرد چگونه در ترجمه منعکس گردیده است و بعد باز مثلاً متعاقباً تحلیل جامعه شناختی بکنم که پیامد احتمالی آن اثرپذیری های متنی در سطح کلان چه می تواند باشد. مختصر آنکه رویکردهای خرد صرف یا کلان صرف را نباید در حد امکان بصورت منفرد به کار گرفت.

[Forwarded from Javad Nabizadeh]

روسری ات در باد

همان می کند که گیسویت!

کشف، لازم نیاید

حجاب را.

# نبی: 26 بهمن 94

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

Your scarf in the wind

!Does the same as your hair

!Veil need not be removed

[Forwarded from Javad Nabizadeh]

با سپاس از شما. برای گیسو معادل ادبی تری نمی توان آورد؟

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

چرا ولی به نظر من هر معادل دیگر تکلف دارد و آن سادگی و آشنایی و صمیمیت hair را ندارد

[Forwarded from Javad Nabizadeh]

نظرتون درباره اضافه کردن dancing پس از scarf چیه اقای دکتر؟ یا به جای do از dance?

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

خواننده خود مفهوم dance را استنباط میکند. نیازی به افزودن آن نیست. قدرت این شعر در همین است که معنی را به صراحت نمیگوید.

[Forwarded from Kambiz Haghghatpur]

با سلام و عرض ادب خدمت استاد گرانقدر. سوالی در این ترجمه برای این حقیر پیش اومد: ما در زبان فارسی سه واژه ی "مو" که واژه ای خنثی است، "گیسو" که واژه ای است زنانه، و "زلف" که واژه ای برای اشاره به موی مردانه است رو داریم(این موضوع به وضوح در اشعار حافظ

منعکس است همان گونه که دکتر سیروس شمیسا در کتاب "شاهدبازی در ادبیات فارسی" بدان پرداخته اند و به گفته ی ایشان در اکثر قریب به اتفاق آثار شاعران فارسی زبان معشوق مرد است و نه زن). از آن جا که واژه ی scarf انگلیسی دارای دو معنی بوده یعنی: 1) روسری زنان 2) شال گردن (مورد استفاده ی هر دو جنس) و واژه ی hair هم خنثی است، مشکلی پیش می آید؛ در شعر فوق به دلیل این که شاعر در متن فارسی از واژه ی زنانه ی "گیسو" و "روسری" استفاده کرده و این دو واژه در زبان فارسی مطلقا برای اشاره به جنس مونث به کار می روند و در شعر هم اشاره به کشف حجاب رضاخانی شده است، مشکلی که در ترجمه ی انگلیسی آن پیش می آید این است که با به کار رفتن واژه ی hair (خنثی) و scarf (که دارای ابهام معنایی است)، مونث بودن شخصی که از وی در شعر توصیف می شود مخفی می شود، آیا این گونه نیست؟

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

توضیح شما کاملا قابل قبول است ولی به نظرم شما این دو واژه را جدا از بافت معنی کردید. در بافت شعر، این کلمات معنای خودشان را می یابند. وقتی روسری کنار مو و کنار حجاب قرار میگیرد و باد ظاهرا این روسری و مو را آشفته میکند پس معلوم میشود که صحبت از یک زن است (شال گردن که مو را نمیپوشاند و باد اگر شال گردن را آشفته کند چه اتفاقی می افتد) از این که بگذریم، اگر این شعر را بتوان به دو شکل تفسیر کرد این برای شعر امتیاز بحساب میاید نه نقص.

[Forwarded from Kambiz Haghghatpur]

در رابطه با نکته ی اولی که فرمودید شال گردن مو را نمی پوشاند بخشی از عرایض بنده هم در ارتباط با همین موضوع بود چون معمولا در توصیف معشوقه ی مرد از گردن و بناگوش استفاده می شود. اما نکته ی دومی که فرمودید به نظرم جالب اومد. ممنون از شما به خاطر ارائه ی توضیحاتتون.

[Forwarded from Javad Nabizadeh]

در ترجمه شعر مذکور، معنی کشف برای خواننده فارسی و معادل ان در انگلیسی یکسان است. ظاهرا واقعه کشف حجاب در ترجمه نادیده گرفته شده.

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

شعر حسب ماهیت زبانی موجز دارد. فرصت ندارد که همه چیز را توضیح بدهد. مخصوصا وقایع تاریخی را. لطف این شعر شما این است که در بیش از یک بافت فرهنگی معنی میدهد. و من سعی کردم این ابهام را نگه دارم. مثلا نگفتم: You need not remove your veil.